

مقدمه

تا کنون درباره ابعاد مختلف این کتاب عظیم سخن بسیار گفته شده، بعد عقیدتی، فلسفی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و... ولی کمتر از بعد فقهی آن - سخن به میان آمده است و شاید این به خاطر آن بوده است که این بحثها در سطح عموم نشر می‌شده و سخن از بعد فقهی آن باید با فقها گفته شود، و با اصطلاحات مخصوص این علم، که طبعاً همگان را مفید نخواهد بود.

ولی هم نهج البلاغه از این نظر غنی است و هم می‌توان گوشه‌هایی از این بحث را آن چنان تهیه کرد که خالی از اصطلاحات پیچیده علمی، و همگان را مفید باشد. و این نوشتار به همین منظور تهیه شده است.



اسناد روایات نهج البلاغه:

با اینکه در نهج البلاغه جمله‌های فراوانی پیرامون احکام مختلف فقهی وجود دارد، جمله‌هایی راهگشا و مؤثر، ولی آنچه در درجه اول از نظر فقهی اهمیت دارد سند این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات است که باید با ضوابط و ادله حجیت خبر که در علم اصول آمده است هماهنگ باشد، و بتوان در یک مسئله فقهی مربوط به حلال و حرام روی آن تکیه کرد.

مگر در مسائل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی اعتبار حجیت خبر از نظر

سند لازم نیست که تنها در مسائل فقهی روی آن تکیه می‌شود؟

در پاسخ باید گفت: آنچه در مسائل عقیدتی در نهج البلاغه آمده همراه با استدلال‌ات عقلی و فلسفی و قرآنی است، و باید هم چنین باشد، زیرا اصول اعتقادی تنها از طریق علم و یقین شناخته می‌شود، نه از طریق خبر واحد و مانند آن. و این امر در مورد بسیاری از رهنمودهای سیاسی و



اجتماعی و مانند آن نیز صادق است. بنابراین، تکیه بر اسناد در این موارد چندان مطرح نیست.

در زمینه مسائل اخلاقی نیز چون اصول اخلاقی از اموری شناخته شده، و هماهنگ با فطرت است، و نقش یک رهبر اخلاقی بیشتر جایگزین کردن این اصول در روح پیروان، و ایجاد انگیزه‌های پذیرش، و حرکت به سوی آن است و نه تعلیم این اصول، لذا در این زمینه نیز مسئله سند

حدیث چندان مطرح نیست.

مخصوصاً در مواردی که اصول اخلاقی از مرز واجب و حرام درمی‌گذرد و شکل «مستحب» را به خود می‌گیرد که بنابر اصل معروف «تسامح در أدلّة سنن» در میان علمای اصول، مطلب واضحتر خواهد بود. اما در مورد مسائل فقهی مخصوصاً آنچه به احکام تعبدی واجب و حرام باز می‌گردد چاره‌ای جز یافتن یک سند معتبر نیست، و گرنه دلالت هر اندازه قوی باشد با فقدان سند قابل اعتماد، کاری از پیش نمی‌رود.

بنابراین، نقش اعتبار سند در مسائل فقهی ظاهرتر و سرنوشت سازتر است، هر چند این مسأله در سایر موارد نیز دارای اهمیت است.

برای راه یافتن به اعتبار سند یک حدیث راه‌های شناخته شده‌ای در پیش است:

۱- معتبر بودن تمام رجال سند یک حدیث، مثلاً اگر حدیثی را مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده و میان او و امام صادق (ع) که گوینده اصلی حدیث است، پنج نفر واسطه هستند باید تمام این پنج نفر افراد معتبر و موثق بوده باشند، که این کار معمولاً با مراجعه به کتب علم رجال - که مخصوصاً برای همین هدف تدوین شده - انجام می‌گیرد و پس از مراجعه به این کتب می‌بینیم که مثلاً تمام رجال سند این حدیث افراد عادل، ثقه، معتبر و شناخته شده‌اند.

اما با نهایت تأسف مرحوم سید رضی «قدس سره الشریف» گردآورنده بزرگ «نهج البلاغه» عنایتی به این امر نکرده، و اسناد این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار را نیاورده است، و در نتیجه نهج البلاغه به صورت احادیث مرسل درآمده است. هر چند - چنانکه خواهیم دید - طرق دیگری برای اثبات اعتبار اسناد این اثر عظیم اسلامی در دست داریم، و شاید مرحوم سید رضی هم به همین دلیل، عنایتی به جمع اسناد آن نکرده، و یا به خاطر وجود دلائل متقن در لابلای عبارات نهج البلاغه خود را مستغنی از این معنی می‌دانسته و مسائل مطروح در آن را بی‌نیاز از سند می‌شمرده است.

به هر حال این موضوع مربوط به گذشته و عصر مرحوم سید رضی «رحمة الله علیه» است.

۲- راه دیگری که برای سند یک حدیث مورد استفاده قرار می‌گیرد، به اصطلاح «عرضه کردن بر کتاب الله» است، یعنی حدیث را با متن قرآن که اصلی‌ترین و قسطی‌ترین سند اسلامی است مقایسه می‌کنیم اگر با آن هماهنگ بود آن را معتبر می‌شمیریم.

این روشی است که در احادیث متعددی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است. (۱)

استفاده از این روش در مورد بسیاری از

احادیث نهج البلاغه کاملاً میسر است. چرا که هماهنگی عجیبی میان محتوای نهج البلاغه و آیات قرآنی می‌بینیم. گویی هر دو یک مطلب است با دو عبارت: یکی نظم و «کلام خالق» و دیگری «کلام مخلوق» و هر دو در اوج فصاحت، در نهایت انسجام و بلاغت، و در کمال دقت و نظم ظرافت.

۳- راه سوم تشخیص چگونگی سند یک حدیث یا یک کتاب، «شهرت آن در میان اصحاب» و علما و بزرگان دین است، که اگر معیار این باشد، این کتاب نفیس اسلامی در اوج شهرت در میان همه علماء است، و همگی با دیده عظمت به آن می‌نگرند و پیوسته در کلمات خود به مطالب مختلف آن استناد می‌جویند و روی آن تکیه می‌کنند، استنادی که بیانگر اعتماد آنها به این کتاب والا قدر اسلامی است.

۴- راه دیگر برای رسیدن به اعتبار سند یک حدیث یا یک کتاب، «علو مضمون» است.

مراد از «علو مضمون» آن است که محتوا و مضمون حدیث به قدری عالی و در سطح بالا باشد که نتوان احتمال داد از غیر معصوم صادر شده باشد و این معنی در کلمات فقهای بزرگ درباره بعضی از روایات برجسته و عالی مضمون که ظاهراً سند معتبری از آن در دست نیست گفته شده است.

مثلاً مرحوم شیخ اعظم علامه انصاری در کتاب «وسائل» در بحث حجیت خبر واحد هنگامی که به حدیث معروف امام حسن عسکری (ع) در مورد «تقلید مذموم و تقلید مطلوب» می‌رسد، می‌گوید این حدیث (گرچه حدیث مرسل است، ولی آثار صدق از آن ظاهر و آشکار است، بنابراین نیاز به بررسی سند آن نیست) و فقیه بزرگ معاصر مرحوم آیه‌الله بروجردی در بحث نماز جمعه هنگامی که سخن به بعضی از فقرات دعای صحیفه سجادیه که با مسئله نماز جمعه ارتباط دارد، رسیدند، در درستان می‌فرمودند گرچه صحیفه سجادیه (به عقیده بعضی) با سلسله اسنادی طبق موازین معروف رجال به دست ما نرسیده اما محتوی و مضمون آن به قدری عالی و برجسته و والا است که صدور آن از غیر معصوم محتمل نیست.

و به راستی این چنین است، چه کسی غیر از امام معصوم که علمش از اقیانوس وحی و نبوت سرچشمه گرفته توانایی دارد چنین مضامینی را در دعا به کار برد؟ مطلب در صحیفه سجادیه آنقدر بالا و شگفت‌انگیز و روح پرور و فصیح و بلیغ است که از توان انسان عادی خارج است.

همین معنی درباره محتوای نهج البلاغه به طرز عجیبی حکمفرماست زیرا بلندی فوق‌العاده مطالب، مخصوصاً در خطبه‌ها، فصاحت و بلاغت شگفت‌انگیز عبارات،



نشان می‌دهد که از سرچشمه‌ای در کنار سرچشمه قرآن سیراب شده و از مقام ولایتی مدد گرفته که تالی تلو مقام نبوت و رسالت است.

مسأله علو مضمون در نهج البلاغه مسأله‌ای نیست که بر کسی مخفی باشد، و هر قدر در محتوای این کتاب بیشتر تدبر شود این حقیقت آشکارتر می‌شود مخصوصاً وقتی این نکته را نیز به آن بیفزائیم که نهج البلاغه تسنها در یک موضوع سخن نمی‌گوید، بلکه موضوعات آن کاملاً متنوع و مختلف و تخصصی است، از مسائل باریک و دقیق توحید و معارف دینی و اسرار آفرینش گرفته تا مسائل اخلاقی و زهد و تقوی و جنگ و صلح و آیین کشورداری، و در تمام این موارد «علو مضمون» کاملاً مشهود است، اینجاست که به خوبی می‌توان فهمید که این کلمات از حوصله یک انسان عادی خارج است و جز با امداد الهی میسر نیست، و همین است که انسان را در مورد نهج البلاغه و سند آن مطمئن می‌سازد.

۵- انسجام و هماهنگی منظور یکنواختی یک حدیث مجهول السند با روایات قطعی است:

اگر کسی در اسناد خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه تردید کند حتماً منظورش قضیه جزئی است نه یک قضیه کلیه، و به تعبیر دیگر مجموع این گفته‌ها

«تواتر اجمالی» دارد، یعنی یقین به صدور بعضی از اینها داریم چرا که بسیاری از خطبه‌ها مشهور است و در کتب معروف دیگر کراراً نقل شده است، و هنگامی که به مجموع نهج البلاغه نگاه می‌کنیم از هماهنگی تعبیرات، جمله بندیها، مفاهیم، اهداف و نتایج به خوبی پی می‌بریم که همه از یک مغز جوشیده، و از یک زبان تراوش کرده است.

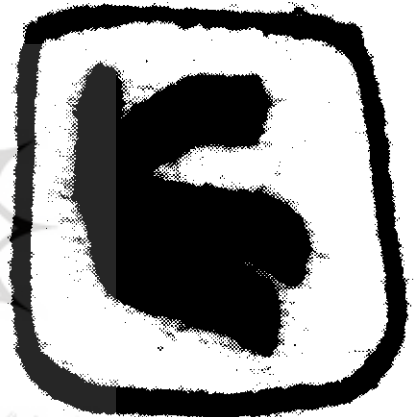
این هماهنگی خود نیز قرینه دیگری بر تأیید اسناد این کتاب بزرگ است، چه اینکه صدور بعضی قطعی است و هماهنگی آنها با بقیه شاهد گویای تراوش آنها از زبان امیر مومنان علی (ع) است.

مسأله سنجش سبکها خود یکی از طرق کشف سرایندگان و نویسندگان است، به طوری که آگاهان به این فن هنگامی که قطعه شعری را ببینند به خوبی درمی‌یابند که از حافظ یا سعدی یا نظامی یا فردوسی و یا مولوی است، چرا که سبک هر یک در نظم کاملاً مشخص است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه «ششقیه» از یکی از مشایخش نقل می‌کند که وقتی سخن ابن عباس را در پایان خطبه ششقیه شنید می‌گوید بسیار متاسفم که شخصی کلام علی (ع) را با دادن نامه‌ای به دستش، قطع کرد و نگذارد به انتها برسد. او می‌افزاید اگر من بودم به ابن عباس می‌گفتم چرا متاسفی؟ علی (ع) همه گفتنیها را گفت و چیزی باقی

نگذارد!

و هنگامی که از او سوال می‌کنند آیا این دلیل آن است که تو در خطبه ششقیه تردید داری؟ و آن را از کلام سید رضی می‌دانی؟ گفت هرگز، چرا که سخنان سید رضی و سبک مطالب او کاملاً شناخته شده است و هیچ شباهتی با آن ندارد (بلکه کاملاً شبیه کلمات علی (ع) است)^(۲).
اکنون که روشن شد نهج البلاغه چیزی



نیست که به عنوان ارسال اسناد بتوان آن را نادیده گرفت و در مسائل فقهی از آن صرف نظر کرد، به نقش عبارات، خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار در فقه اسلامی می‌پردازیم.

گوشه‌ای از احکام فقهی نهج البلاغه از آنجا که در نهج البلاغه مطالب فراوانی پیرامون احکام فرعی آمده است مشکل بتوان همه آنها را در یک بحث فشرده گنجانید ولی در اینجا به چند کتاب از

کتاب فقهی که احادیث بیشتری دارد اشاره می‌کنیم و موارد استفاده از آن را از کتاب «وسائل الشیعه» مشخص می‌سازیم.^(۳)

کتاب الزکات

۱- فلسفه تشریح زکات

در این کتاب مهم فقهی نخست به مساله فلسفه تشریح زکات برخورد می‌کنیم که امام علی (ع) در نهج البلاغه اشارات پر معنی به آن فرموده است.

در یک جا می‌فرماید:

«سُوُّوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصَّنُوا
أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَ أَدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ
بِالدُّعَاءِ».^(۴)

ایمان خود را با صدقه تقویت کنید و اموال خویش را با زکات از دستبرد دشمنان مصون دارید و امواج بلا را با دعا دفع کنید.
می‌دانیم آنچه ثروتها را به باد می‌دهد، و اصل مالکیت شخصی را متزلزل می‌سازد، همان فاصله طبقاتی است و یکی از طرق مبارزه با آن مساله زکات است.

در عبارت دیگری می‌فرماید:

«ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا
لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيَّبَ النَّفْسَ بِهَا
فَأَيُّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةٌ، وَ مِنْ أُنْثَارِ حِجَابٍ وَ
وَقَايَةٍ».^(۵)

زکات همراه نماز وسیله تقرب مسلمانان است و هر کس آن را از طیب نفس بپردازد کفاره گناهان او خواهد بود و حجاب و مانعی

است از آتش دوزخ.

در اینجا علی(ع) به بعد اخلاقی و فلسفه روحانی زکات اشاره می‌کند در حالی که جمله قبل ناظر به فلسفه اجتماعی و اقتصادی زکات بود.

یا در جای دیگر به نقش فوق‌العاده مهم زکات در تامین اجتماعی اشاره کرده می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ».^(۶)

خداوند در اموال اغنیا غذای فقرا را پیش بینی کرده است (که اگر حق الهی را دقیقاً بپردازند یک گرسنه در سراسر جامعه انسانی وجود نخواهد داشت) بنابراین، هیچ فقیری گرسنه نمی‌شود مگر به خاطر وظیفه‌شناسی فرد بسی‌نیازی، و خداوند آنها را از این معنی بازخواست می‌کند.

نهی بدعت
۱۰

۳۰ شماره ۲ و ۳

کارها و لا تأخذنَّ منه أكثر من حقِّ الله في ماله. فإذا قدمت على أحمى فانزل بآئهم، من غير أن تخالط أسياتهم، ثمَّ أمض إليهم بالسكينة و ألقار حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم، و لا تتحدج بالثحية لهم ثم تقول: عبادالله، أرسلني إليكم و لي الله و خليفته لأخذ منكم حق الله في أموالكم، فهل لله في أموالكم من حق فتودوه إلى وليه؟ فان قال قائل لا، فلا تراجع، و إن أنعم لك منعم فانطلق معه من غير أن تحسيفه أو توعده أو تعسفه أو ترهقه فخذ ما أعطاك من ذهب أو فضة. فان كان له ماشية أو إبل فلا تدخلها إلا بآذنه، فان أكثرها له، فإذا أتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه، و لا عنيف به، و لا تنفرن بهيمة، و لا تفرعنها، و لا تسوءن صاحبها فيها. و اصدع المال صدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرض لما اختاره، ثم اصدع الباقي صدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرض لما اختاره، فلا تزال كذلك حتى يبيق ما فيه و فاء لحق الله في ماله، فاقبض حق الله منه، فان استقالك فأقله ثم اخلطها ثم اصنع مثل الذي صنعت أولاً حتى تأخذ حق الله في ماله، و لا تأخذنَّ عوداً و لا هرمة و لا مسكورة و لا مهلوسة و لا ذات عوار. و لا تأمن عليها إلا من تثق بدينه رافقاً بال المسلمين حتى يوصله إلى ولهم فيقسمه بينهم و لا توكل بها إلا ناصحاً شقيقاً و أميناً حفيظاً غير معنف و لا مجحف و لا ملغب و لا متعب ثم أصدر إلينا ما اجتمع عندك نصيره حيث

۲- آداب جمع آوری زکات

مشروح‌ترین و کاملترین دستور در زمینه جمع آوری زکات است و به خوبی نشان می‌دهد که ماموران زکات باید تا چه حد برخورد مودبانه و دوستانه و محترمانه با توده مردم به هنگام گرفتن زکات داشته باشند.

می‌فرماید:

«انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له و لا ترؤعن مسلماً و لا تجتازنَّ عليه

أمرالله به فاذا أخذها أمينك فأوعز اليه
 أن لا يحول بين ناقهٍ و بين فصيلها و لا يصر
 لبنها فيضر ذلك بولدها و لا يجهدنها ركوباً
 و ليعدل بين صواحباتها في ذلك و بينها
 و ليرفقه على اللاغب و ليستان بالنقب و
 الظالع و ليوردها ما تمّر به من الغدر و لا
 يعدل بها عن نبت الارض و الى جواد الطرق
 و ليروحها في الساعات و ليهلها عند النطاف
 و الاعشاب حتى تاتينا باذن الله بدنا منقيات
 غير متعبات و لا مجهودات لتقسمها على كتاب
 الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله فيان
 ذلك أعظم لأجرک و أقرب لرشدک إن
 شاء الله» (٧)

خدای یکتای بی شریک را در نظر آر و
 آنگاه در پی مأموریت گام بردار. و هرگز
 مسلمانی را مترسان، و بر زمین و حشم کسی که
 خوش ندارد در آن درآیی در میا و مگذر، و
 بیش از حق واجب الهی را مگیر. پس وقتی که
 بر قبیله‌ای رسیدی به خانه‌هاشان وارد مشو بلکه
 در بارانداز و در کنار چاه آبشان که ورودگاه
 عموم است درآی، آنگاه با آرامش و وقار به
 سویشان برو تا در جمعشان قرارگیری و با سلام و
 احوالپرسی، باب مراوده بگشا و در درود و
 سلام صرفه‌جویی مکن.

سپس بگوی: بندگان خدا، ولی خدا و خلیفه
 امر مرا به سوی شما فرستاده است تا حق الهی را
 که در اموالتان هست بستانم. آیا در ثروت شما
 حقی هست که به ولی الهی پرداخت کنید؟ پس
 اگر کسی گفت نه، دیگر بدو مراجعه نکن، و



اگر با گشاده رویی اعلام آمادگی کرد، با او حرکت کن بی آنکه بترسانیش و یا به او وعده‌های بد دهی تا با شدت و خشونت بگیری و آنان را به زحمت و مشقت افکنی. پس آنچه از طلا و نقره دادند، بگیر.

و در آغل او که گاو و گوسفندان و شتران هستند بی‌اجازه وارد شو، که بیشتر آنها از آن اوست. توجه داشته باش که وقتی بدانجا در آمدی، چون زورمداران غارتگر و ویرانگر باش، و حیوانات را رم مده، و آنها را میازار، و صاحبش را بدین ترتیب ناراحت مکن.

گزینش حق الهی را بدین ترتیب انجام ده: مال را دو قسمت کن، آنگاه صاحب مال را مختیر کن هر کدام را که خواهد، برای خود بردارد و هر کدام را که برداشت، مزاحمش شو، سپس نیم باقیمانده را دو قسمت کن و هر کدام را که برداشت بپذیر و ایراد مگیر، و همین روش را ادامه بده تا آن مقدار واجب که باید از مالش را در راخ خدا بدهد. آنگاه حق الهی را از او بگیر، و اگر خواست جابه‌جا کند و مالی را که داده است بگیرد و مال دیگر را بدهد، بپذیر و به اصل برگردان و از نو به همان ترتیب اول عمل کن تا حقوق واجب الهی را از او دریافت داری، اما بدان که از احشام، پیر و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را مگیر.

و مواظب باش که مأمور زکات کسی باشد که به دین او مطمئن باشی، و نسبت به مال مسلمانان دلسوز باشد تا آن را به ولی مسلمان رساند و او بین آنان تقسیم کند.

توصیه می‌شود که مسؤولیت اموال زکات را تنها به کسی واگذار که نصیحتگر مهربان، و امین حسابگر حسابدار باشد، و اهل ستم و تجاوز نباشد، و هنگام کوچ دادن احشام خشونت و بی‌رحمی نکند و آنها را به رنج نیفکند. سپس آنچه را نزد تو جمع آوری شد به سوی ما فرست تا بدانجا که خدا فرمان داده است برسانیم.

به امین خود که احشام را گرفت توصیه کن که بین شتر بچه و مادرش جدایی میندازد، و تمام شیر او را ندوشد که به بچه‌اش ضرر رساند، و آنها را از زیاد سوار شدن خسته نکند، و در استفاده از سواری، عدالت را میان آنها را رعایت کند. و نیز حیوانات سواری را به رنج و تعب نیفکند و به آنها راحتی دهد، و آنها را کنار برکه‌ها و آبگیرها بگذرانند، و راه آنها را از صحراها سبز و علفزار به جاده‌های خشک و شنزار برمگرداند، و آنها را یکسره و بی‌امان نراند بلکه در ساعت‌های آسایش و استراحت دهد تا فرصت یابند از آب و علف بهره‌برند، تا آنگاه که به اذن الهی به ما رسند، پرور و سر حال باشند نه خسته و فرسوده، تا بر اساس قانون خدا و سنت پیامبر تقسیمشان کنیم، که این گونه اگر عمل کنی پاداشت عظیم‌تر، و به رشد و کمالت نزدیک‌تری ان شاء الله. (۸)

باور نمی‌توان کرد که در هیچ آئین و مذهب و قانون یک چنین توصیه‌های فوق العاده انسانی به ماموران جمع‌آوری مالیات شده باشد.

۳- انفاقهای مستحبی

در کتاب زکات فصلی درباره استحباب انفاقهای مستحبی با احادیث فراوانی نقل شده است و در نهج البلاغه نیز در این زمینه بحثهای جالبی دیده می‌شود.

از جمله در حدیثی می‌فرماید:

«استنزلوا الرزق بالصدقة و من أيقن بالخلف جاد بالعطية»^(۹).



غنای روحی در آن در حد اعلی می‌درخشد این است که تا می‌توانید از کسی چیزی نخواهید حتی یک جرعه آب، و یا مثلاً اگر سوار بر مرکب هستید و تا زیانه شما به زمین بیفتد از رهگذران خواهش نکنید که آن را بردارند و به شما بدهند.

در اینجا نیز علی(ع) عبارات بسیار پر معنی دارد می‌فرماید:

«فوت الحاجة أهون من طلبها إلى غير أهلها»^(۱۱).

از دست شدن خواسته‌ها آسان‌تر از خواستن از ناهلان است^(۱۲).

و نیز فرمود:

«العفاف زينة الفقر و الشكر زينة الغنى»^(۱۳).

پاکدامنی، آرایش درویشی و آبروی درویشان است، و سپاسگزاری زینت توانگری و توانگران^(۱۴).

روزی را به وسیله انفاق در راه خدا نازل کنید و هر کس یقین به پاداش الهی داشته باشد در عطایا و بخشش خود سخاوتمند است. و در همین باب مخصوصاً به کسانی که از ترس فقر، از انفاق خودداری می‌کنند، هشدار داده می‌فرماید:

«إذا ملقتم فتاجروا الله بالصدقة»^(۱۰).

هنگامی که نیازمند شدید به وسیله انفاق با خداوند معامله کنید.

یکی دیگر از دستورات مستحبی اسلامی که مساله ابای نفس و خودکفائی و

۴- تحریم شکایت به غیر مؤمن در مورد تحریک شکایت حال به هنگام تنگنای زندگی به غیر مسلمانان که در ذیل کتاب زکات مطرح شده است امام می‌فرماید:

«من شكا الحاجة الى مؤمن فكأنه شكاه إلى الله، و من شكاه إلى كافر فكأنما شكاه إلى الله»^(۱۵).

آن که بار نیازش را به آستانه مؤمنی فروآرد گویی آن را به پیشگاه الهی فرود آورده است،

و آنکه در خانه کافری را بدین منظور کوبد، گویی از خدا شکایت کرده است.

و نیز در کتاب زکات در مورد آداب انفاق آمده است که انسان همین که نیاز برادر مسلمان خود را احساس کرد باید اقدام به انفاق کند و در انتظار تقاضا و شکایت حال نشیند. علی(ع) در این خصوص می فرماید: «السخاء ماکان ابتداءً فأما ماکان عن مسألة فحیاء و تذمّم» (۱۶).

بخشنده‌گی و کرم آن است که قبل از درخواست نیازمند باشد، اما پس از درخواست، یا از سر شرمندگی است و یا از ترس نکوهش.

در کتاب جهاد

می دانیم کتاب جهاد را معمولاً به دو بخش تقسیم می کنند:

«جهاد العدو، و جهاد النفس» در قسمت اول سخن از احکام جهاد با دشمنان خارجی است، و در قسمت دوم سخن از مبارزه با هوای نفس سرکش است.

۱- بحث جهاد نفس

نهج البلاغه بیشترین سرمایه‌ها را در این قسمت در بردارد، و از آن جهت که این فصل بیشتر در ارتباط با کتب اخلاقی است، چندان به آن نمی پردازیم و به همین اندازه بسنده می کنیم که در کتاب وسائل الشیعه در ابواب مختلف کتاب «جهاد النفس» روایات زیادی از نهج البلاغه منقول است که

کوتاه و گذرا برای علاقمندان می آوریم:

- ۱- باب وجوب یقین بالله، حدیث ۱۰.
- ۲- باب وجوب غلبه العقل علی الشهوة، حدیث ۴.
- ۳- باب وجوب الجمع بین الخوف و الرجاء، حدیث ۸.
- ۴- باب استحباب ذم النفس و تأدیها، حدیث ۲.
- ۵- باب وجوب طاعة الله، حدیث ۸.
- ۶- باب وجوب الصبر علی طاعة الله، احادیث ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.
- ۷- باب وجوب تقوی الله، احادیث ۷ و ۸.

- ۸- باب وجوب العفة، حدیث ۱۴.
- ۹- باب وجوب اداء الفرائض، حدیث ۸.
- ۱۰- باب استحباب الصبر فی جمیع الامور، احادیث ۶ و ۷ و ۸.
- ۱۱- باب استحباب الحلم، احادیث ۱۳ و ۱۴.

- ۱۲- باب استحباب (التواضع فی المأکل و المشرب) حدیث ۴.
- ۱۳- باب وجوب إیثار رضی الله علی هوی النفس، حدیث ۷.
- ۱۴- باب وجوب تدبر العاقبة قبل العمل، احادیث ۳ و ۴ و ۵.
- ۱۵- باب استحباب اشتغال الانسان بعبید نفسه عن عیب الناس، احادیث ۶ و ۷ و ۸.
- ۱۶- باب وجوب إصلاح النفس عند

میلها إلى الشر، احادیث ۴ و ۵.

۱۷- باب وجوب اجتناب المعاصي، احادیث ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

۱۸- باب وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب، احادیث ۶ و ۷.

۱۹- باب استحباب ترك ما زاد عن قدر الضرورة، احادیث ۸ و ۹ و ۱۰.

۲۰- باب كراهة الطمع، حدیث ۸.

۲۱- باب كراهة الافتخار، حدیث ۱۰.

۲۲- باب تحريم الرضا بالظلم، حدیث ۶.

۲۳- باب وجوب إخلاص التوبة و شروطها، حدیث ۴.

۲۴- باب استحباب الغسل و الصلاة للتوبة، حدیث ۲.

۲۵- باب استحباب انتهاز فرص الخير، احادیث ۳ و ۴ و ۵.

۲۶- باب وجوب محاسبة النفس كل يوم، حدیث ۶.

۲۷- باب وجوب زيادة التحفظ عند زيادة العمر، حدیث ۴.

همه این احادیث را مرحوم حرعاملی در جلد ۱۱ وسائل الشیعة در ابواب مختلف جهاد نفس که بدان اشاره کردیم از نهج البلاغه نقل کرده، و به عنوان یک سند فقهی در این ابواب بر آن تکیه نموده است.

۲- جهاد با دشمن

و اما در مورد جهاد با دشمن، در موارد

متعددی می تواند به عنوان سندی مورد استفاده قرار گیرد از جمله:

متابعت فرماندهی

در زمینه جهاد تهاجمی که مشهور است فقها آن را منوط به زمان حضور امام می دانند، و جهاد دفاعی که در هر عصر و زمانی به هنگام هجوم دشمن واجب و لازم است آن هم باید با نظر ولی فقیه و فرمان فرماندهان او انجام گیرد، چرا که هر اقدام بی موقع عواقب زیانبار و دردناکی خواهد داشت، علی (ع) در همین زمینه در یکی از خطبه های خود می فرماید:

«الزموا الأرض و اصبروا على البلاء و لا تحركوا بأيديكم و سيوفكم في هوى ألسنتكم و لا تستعجلوا بما لم يعجل الله لكم... فإن لكل شيء مدة و أجلاً»^(۱۷)

توقف کنید و مشکلات را تحمل نمائید و دستها و شمشیرها را مطابق هوای نفس به گردش در نیاورید و هر چیزی مدت و سرآمدی دارد.

حکم فرار از جهاد

بدون شک فرار از جنگ از محرّمات و گناهان کبیره است و علاوه بر صراحت قرآن در این زمینه در روایات اسلامی نیز بر آن تکیه شده است.

در نهج البلاغه نیز در این زمینه حدیث گویائی آمده است.

«وایم الله لئن فررتم من سيف العاجلة لا

تسلموا من سيف الاخرة، أنتم لها مع العرب

و السنام الأعظم، إن في الفرار موجدة الله و
الذل اللازم و العار الباقي و ان الفار لغير
مزيد في عمره ولا محجوز بسينه و بين
يومه». (۱۸)

به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید
از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید شما بزرگان
عرب هستید و شرافتمندان برجسته، در فرار،
غضب و خشم خدا است و ذلت همیشگی و
تنگ جاویدان، فرار کننده چیزی به عمر خویش
نمی‌افزاید، و بین خود و روز مرگش حائلی
ایجاد نمی‌کند.

جنگ با بُغات و مراعات اولویتها

در مورد جنگ با بغات (آنها که بر ضد
حکومت اسلامی قیام می‌کنند) و احکام آن،
فصل مشروحي در فقه در کتاب الجهاد
آمده از جمله اینکه:

در مبارزه با دشمنان اولویتها را باید در
نظر داشت و قبل از همه با دشمنان خطرناکتر
پیکار نمود همانگونه که قرآن دستور
می‌دهد

«يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم
من الكفار». (۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که
به شما نزدیکترند پیکار کنید. و هرگز دشمن
دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند.
به همین مناسبت آنجا که پای «دشمنان
معاند و لجاج» و «فریب خوردگان جاهل

قاصر» در میان است مسلماً اولویت با گروه
اول است لذا علی(ع) در مقایسه معاویه و
یارانش با خوارج چنین می‌فرماید:

«لا تقاتلوا الخوارج بعدي فليس من
طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل
فأدرکه». (۲۰)

بعد از من خوارج را به قتل نرسانید زیرا
کسانی که حق را طلب کردند و به خطا رفتند
همانند کسانی نیستند که باطل را طلب کردند و



به آن رسیدند (منظور معاویه و اطرافیان
اوست).

در مبارزه با دشمنان نباید آغازگر
جنگ بود اما هنگامی که جنگ و مبارزه را
بر انسان تحمیل کنند باید در برابر آن ایستاد
امیرمؤمنان علی(ع) به فرزندش امام حسن
در این زمینه می‌فرماید:

«لا تدعون إلى مبارزة و إن دُعيت فأجب
فإن الداعي باغ و الباغی مصروع». (۲۱)

جنگ را آغاز مکن اما جنگ طلب را پاسخ
گوی، زیرا آغازگر، تجاوزگر است و تجاوزگر
به خاک هلاکت افتد. (۲۲)

شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر

در کتاب امر به معروف و نهی از منکر که از کتب معروف فقه است، رهنمودهای فراوانی در نهج البلاغه در زمینه احکام آن دیده می‌شود که راهگشای مؤثری است. به عنوان نمونه مراحل سه گانه امر به معروف به طور واضح در کلام حضرت ترسیم شده است، زیرا می‌دانیم امر به معروف و نهی از منکر که شاخه‌ای از جهاد است و به همین دلیل بعد از کتاب جهاد مطرح شده سه مرحله دارد؛ مرحله اول در قلب و نیت، مرحله بعد با زبان، و مرحله نهائی از طریق توسل به زور و با دست می‌باشد علی (ع) در این زمینه می‌فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِالسُّنَّتِمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يَنْكُرْ مَنكُراً قَلْباً فَجَبَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ» (۲۳)

نخستین جهادی که در آن شکست می‌خورید، جهاد با دست‌هاست و آنگاه جهاد با زبان است و سپس جهاد با قلبان. پس آن که قلباً کار نیک را نشناسد و از کار زشت بیزاری نجوید، بازگونه شود، پس ارزشها در دیدگاه او سقوط کند و پستی‌ها اوج گیرد.

کتاب القضاء

در کتاب القضاء نیز موارد زیادی است که نهج البلاغه به آن ناظر است و مرحوم

شیخ حر عاملی نیز روایات آن را در ابواب مناسب آورده و بزرگان علماً نیز به آن استدلال کرده‌اند که به عنوان نمونه موارد زیر را یاد آور می‌شود:

۱- نهی از قیاس و آراء ظنی

در مورد لزوم علم برای قاضی و عدم جواز تکیه بر آراء ظنی و قیاس در مسائل قضائی امام گفتار مبسوط و قاطع و کوبنده‌ای دارد که قسمتی از آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید:

«دو نفر در پیشگاه خداوند از همه مردم مبعوض ترند جاهل بدعت گذار و عالم منحرف... سپس در مورد گروه دوم می‌فرماید او در بین مردم بر مسند قضا تکیه زده و متعهد شده است که آنچه را بر دیگران مشتبه شده روشن سازد اما هرگاه با مشکلی روبرو می‌شود با حرفها و استدلالهای بی‌اساس به نتیجه نادرستی اعتماد می‌کند، او در برابر شبهات فراوان به سستی تار عنکبوت است حتی خودش نیز نمی‌داند درست حکم کرده یا اشتباه، نه آنقدر مایه علمی دارد که در دعای مردم حق را از باطل جدا کند و نه برای مقامی که به او تفویض شده اهلیت دارد، باور نمی‌کند که ماورای آنچه را که انکار کرده دانشی وجود دارد و غیر از آنچه او فهمیده نظریه دیگری است... خونهایی که از داوری ظالمانه‌اش ریخته شد فریاد می‌کشند، و

میراثهایی که به ناحق به دیگران داده صحیحه می‌زنند، شکایت به خدا می‌برم از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می‌کنند و در گمراهی جان می‌دهند (و به خاطر جهل و بی‌خبری تمام نظامات حقوقی مسلمین را به هم می‌ریزند).

۲- لزوم مراجعه به کتاب الله و

سنت در تشخیص احادیث معتبر
در این زمینه به مالک اشتر می‌فرماید:
«واردد إلى الله ورسوله ما يُضلعك من الخطوب ويشنبه عليك من الأمور، فقد قال الله تعالى لقوم أحبّ ارشادهم:

«يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم فإن تنازعتم في شئٍ فردوه إلى الله و الرسول فالرّد إلى الله: الاخذ بمحكم كتابه، والرّد إلى الرسول: الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة» (۲۴)

به گاه مشکلات و شبهه‌ها که در کار فرومانی یا ندانی، به خدا و پیامبرش رجوع کن و از ایشان مدد خواه، زیرا خداوند به مردمی که راهیابی آنان را دوست دارد فرموده است: «ای گروهیدگان، از خدا و رسول و اماماتان پیروی کنید و اگر در موردی بین شما میان اختلاف افتاد، به خدا و پیامبرش رجوع کنید». اما رجوع به خدا، گزیدن محکمت کتاب اوست، و رجوع به پیامبر، انتخاب سنت فراگیر اوست که امت را از پراکندگی نگاه دارد.

۳- بطلان تصویب

در مورد بطلان تصویب و عدم جواز اجتهاد (به معنی قانونگذاری برای فقیه و قاضی و حاکم شرع) سخن بسیار جامعی دارد که اگر دقیقاً تحلیل شود بحث مشروح و سازنده‌ای را مطرح می‌کند که ما فقط به ترجمه کلام امام (ع) در اینجا قناعت می‌کنیم می‌فرماید:

«گاهی یک دعوا مطرح می‌شود و قاضی به رای خود حکم می‌کند، پس از آن عین این جریان نزد قاضی دیگری عنوان می‌گردد، او درست برخلاف اولی رای می‌دهد!».

سپس همه نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت منصوب داشته، گرد می‌آیند، او رای همه را تصدیق می‌کند و فتوای همگان را درست می‌شمارد! در صورتی که خدای آنها یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است!

آیا خداوند متعال آنها را به پراکندگی و اختلاف فرمان داده و آنها اطاعتش کرده‌اند؟

و یا آنها را از اختلاف نهی فرموده و معصیتش نموده‌اند؟

یا اینکه خدا دین ناقصی فرو فرستاده و در تکمیل آن از آنان استمداد جسته است؟ و یا آنها شریک خدایند که حق دارند بگویند و بر خدا لازم است رضایت دهد؟ و یا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده اما پیغمبر (ص) در تبلیغ و ادای آن

کوتاهی ورزیده؟

با اینکه خداوند می فرماید:

«ما فرطنا في الكتاب من شيء».

در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم.

و نیز می فرماید:

«تبياناً لكل شيء».

در قرآن بیان همه چیز آمده است.

و یادآور شده است که آیات قرآن

یکدیگر را تصدیق می کنند اختلافی در آن

وجود ندارد چنانکه می فرماید: اگر قرآن از

ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن

می یافتند» (۲۵).

۴- صفات قاضی

امام جامعترین بیان را در این زمینه

می فرماید و دوازده شرط که بعضی به طور

قطع لازم است و بعضی کمال و استحباب

دارد در این بیان مطرح شده است آنجا که

می گوید:

«ثم اختر للحكم بين الناس أفضل

رعيتك في نفسك ممن لاتضيق به الأمور، و

لا تمحكه الخصوم، و لا يتأدى في الزلة، و لا

يحصر من النقيء إلى الحق إذا عرفه، و لا

تشرف نفسه على طمع، و لا يكتفى بأدنى فهم

دون أقصاه، و أوقفهم في الشبهات و آخذهم

بالحجج، و أقلهم تبرماً بمراجعة الخصم،

و أصبرهم على تكشف الأمور، و

أضرمهم عند إيضاح الحكم، ممن لا يزهيه

إطراءً و لا يشتميله إغراءً و أولئك

قليل» (۲۶).

ای مالک، برای داوری بین مردم برترین

فردی را که می شناسی برگزین، کسی که

دشواری کارها او را در تنگنا نیفکند، و

کشمکش دادخواهان او را به لجاجت نیندازد، و



نهی بدعت
۱۰

شماره ۳۰۲ و ۳۹

در لغزش و خطای خود پافشاری نورزد، و چون حق را دریافت، راحت و با سعه صدر به سوی آن بازگردد، و نفسش را میدان ندهد، و بر پرتگاه حرص قرار نگیرد، و به جای دقت نظر، به فهم اندک اکتفا نکند، و از همه بیشتر در شبهه‌ها درنگ کند؛ آن که در اقامه برهان تواناترین، و در مراجعات دادخواهان صبورترین، برای روشن شدن امور شکیباترین، و پس از تشخیص حکم قاطع‌ترین باشد؛ کسی که نه ستایشهای نابجا او را به غرور افکند و نه تحریکات مردم او را منحرف کند و به هر سویی بکشد. و البته اینان اندکند.

۵- ناسخ و منسوخ

درباره وجود ناسخ و منسوخ در احادیث پیامبر که موضوع مهمی در مسأله حجیت خبر واحد و تعارض خیرین می‌باشد، می‌فرماید:

«إن أمر النبي (ص) مثل القرآن، منه ناسخٌ و منسوخٌ و خاصٌ و عامٌ و محکمٌ و متشابهٌ و قد یكون من رسول الله الکلام له و جهان و کلام عام و کلام خاص مثل القرآن» (۲۷)

دستورات پیامبر همانند قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد و گاه سخنی از رسول (ص) دارای دو جنبه است و سخنی عام است و سخنی خاص است درست مثل قرآن.

کتاب تجارت

مبارزه با احتکار، و نرخ گذاری

در کتاب تجارت و مسائل مربوط به خراج و بیت‌المال و کسانی که حق در بیت‌المال دارند و چگونگی جمع‌آوری و مصرف خراج، سخنان فراوانی دارد که تنها به یک مورد آن در مسأله احتکار که مخصوصاً فقیه بزرگ مرحوم صاحب جواهر نیز بر آن تکیه کرده است اشاره می‌کند در این گفتار، امام می‌فرماید:

«فامنع من الاحتکار، فإن رسول الله (ص) منع منه، ولیکن البیع بیعاً سمعاً بموازين عدل و أسعارٍ لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع، فن قارف حُکرةً بعد نبيک إياه فنکل به، و عاقب فی غیر الاسراف» (۲۸)

پس احتکار را جلو گیر که رسول خدا - درود و سلام خداوند بر او و خاندانش - جلوی آن را می‌گرفت، و بدان که خرید و فروش باید آسان، بر اساس موازین داد و به نرخی منصفانه باشد که به هیچ یک از فروشنده و خریدار زیان وارد نیاید، و اگر کسی پس از اخطار و نهي تو بساز احتکار ورزید، کیفرش ده و عادلانه عقوبتش کن.

فقیه بزرگ شیعه مرحوم صاحب جواهر هنگامی که به حدیث فوق اشاره می‌کند تعبیرش این است «فی کتاب الاشر المروى فی نهج البلاغه» (۲۹).

این تعبیر نشان می‌دهد که او اهمیت بسیاری برای سند نهج البلاغه قائل بوده

است، زیرا این نامه را به علی(ع) نسبت داده.

جالب اینکه از حدیث فوق می‌توان در استنباط چندین حکم مهم اسلامی کمک گرفت.

۱- تحریم احتکار

۲- نظارت حکومت اسلامی بر نرخ‌گذاری بنحوی که منافع خریدار و فروشنده، تأمین شود

۳- واگذاری تعزیرات حکومتی به حاکم شرع

۴- لزوم تناسب میان تعزیر و جرم

آنچه اشاره شد تنها بخشی از مسائل مربوط به بحث ما بود که می‌تواند نمونه‌ای باشد در زمینه ابعاد فقهی نهج البلاغه که هرگاه به اندازه کافی پیرامون آن کاوش شود، می‌توان آنرا بعنوان موضوعی مستقل در کتابی مستقل تألیف کرد.

پانوشت:

۱- ر.ک: به جلد ۱۸ وسائل الشیعه کتاب القضاء ابواب صفات القاضی باب ۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، ص ۲۰۵.
۳- کتاب «وسائل الشیعه» تألیف محمد بن حسن (حز عاملی) (م: ۱۱۰۴ هـ). در حال حاضر جامع‌ترین کتب حدیث شیعه است که هم نظام بسیار جالبی دارد و هم از منابع متن و قابل ملاحظه استفاده کرده و هم گسترش فوق العاده‌ای دارد.
۴- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۷، حدیث ۱۶ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۱۳۸، ص: ۵۳۴).

۵- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۶، حدیث ۱۵.
۶- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۱۶، حدیث ۲۵

(نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۳۲۰، ص: ۵۷۸).

۷- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۹۱، حدیث ۷.

۸- نهج البلاغه پاریسی، نامه ۲۵، ص ۳۹۶-۸.

۹- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۷، حدیث ۱۱ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۱۳۲).

۱۰- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۹، حدیث ۲۰ (نهج البلاغه حکمت ۲۵۸ ص ۵۱۳).

۱۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۹، حدیث ۲۰ (نهج البلاغه حکمت ۶۶).

۱۲- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال‌الدین.
۱۳- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۹، حدیث ۱۳ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۶۸ ص ۴۷۹).

۱۴- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال‌الدین.
۱۵- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۲، حدیث ۲ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۴۱۹).

۱۶- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۲۱، حدیث ۱۶ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۵۰).

۱۷- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۰، حدیث ۵ نهج البلاغه، خ ۶۰، ۱۲۴، ص ۱۸۱.

۱۸- نهج البلاغه، خ ۱۲۴.
۱۹- توبه، ۱۳۲.

۲۰- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد صفحه ۶۳، حدیث ۱۳ (نهج البلاغه، خ ۶۰).

۲۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۶۸، حدیث ۳ (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۳).

۲۲- نهج البلاغه پاریسی - دین پرور، سید جمال‌الدین.
۲۳- وسائل الشیعه، ص ۴۰۶، حدیث ۱۰ (نهج البلاغه پاریسی، حکمت ۳۷۵).

۲۴- نهج البلاغه پاریسی، نامه ۵۳.
۲۵- نهج البلاغه خطبه ۱۸.

۲۶- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۶، حدیث ۱۸ (نهج البلاغه پاریسی، نامه ۵۳).

۲۷- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۳، حدیث ۱ (نهج البلاغه پاریسی، نامه ۵۳).

۲۸- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۵، حدیث ۱۳ (نهج البلاغه پاریسی، نامه ۵۳).

۲۹- جواهر کلام جلد ۲۲، کتاب التجاره صفحه ۴۷۹.